



دوست می دارم این نوروز فرخ فال را
تا کنم نو بر جبین خوبرویان سال را
خواهی ار با فال میمون بگذرد ال توخوش
برگشا هر صبحدم از دفتر گل فال را
عاشقا ز آه سحر غافل مشو کاین ابر فیض
آبیاری می نماید گلشن آمال را
خواهی ار با کس در آمیزی برنگ او درآی
بین چسان هم رنگ گل پروانه دارد بال را
عاشق از خوبان وفا و مهر خواهد، ورنه هست
آب و رنگ حسن صوری، پرده تمثال را
آن سر زلف سیه چیدی و از دامان خویش
دست کوتاه ساختی مثنی پریشان حال را
دولتی کافغان کنند از جور او خرد و بزرگ
بر خلیق چون دهد اعلان استقلال را
سفله از فرط دنانت ایمن است از حادثات
هیچ مومن خون نریزد اشتر اجلال را
از رقیب خرد ای دل در جهان غافل مباش
موش ویران می نماید دکه بقال را
گرچه آزدی زبون شد لیک جای شکر هست
کاین روش بشکست بازار هو و جنجال را
بر وطن مگری که در نزد کرام الکاتبین
بهر هر قومی کتابی هست مر آجال را
شد گذشته هیچ و امروز است هم در حکم هیچ
حال و ماضی رفته دان، حاضر شو استقبال را